



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

با پیامبر (ص)

در آخرین ساعات حیات

حسین علی عربی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با پیامبر در آخرین ساعات حیات

نویسنده:

حسین علی عربی

ناشر چاپی:

معرفت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	با پیامبر در آخرین ساعات حیات
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	تاریخ وفات پیامبر اکرم
۷	اهمیت جنگ با رومیان
۷	اعتراض به فرماندهی اسامه
۸	برحذر داشتن مردم از فتنه
۹	زیارت بقیع و ایراد خطبه
۹	نیابت از پیامبر اکرم
۱۰	حدیث دوات و کاغذ
۱۱	وصیت پیامبر به حضرت علی
۱۱	گریه انصار
۱۲	برادر مرا فرا خوانید
۱۳	ادعای عجیب
۱۴	انجام امور کفن و دفن
۱۴	نماز بر جنازه رسول خدا
۱۵	به خاکسپاری رسول خدا
۱۵	آزمایش الهی
۱۶	پاورقی
۱۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

با پیامبر در آخرین ساعات حیات

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۲-۹۹۰۸

سرشناسه: عربی حسین علی

عنوان و نام پدیدآور: با پیامبر در آخرین ساعات حیات عربی حسین علی

منشأ مقاله: معرفت ۲، (اردیبهشت ۱۳۸۲): ص ۵۱ - ۶۰.

توصیفگر: محمد(ص)، پیامبر اسلام

توصیفگر: تاریخ اسلام

توصیفگر: علی بن ابی طالب ع، امام اول

توصیفگر: موسوعه التاریخ الاسلامی

مقدمه

رحلت جانگداز پیامبر اکرم یکی از اندوه‌بارترین حوادث تاریخ اسلام به شمار می‌رود؛ چنان‌که حضرت علی (علیه السلام) پس از غسل و کفن بدن پاک آن فرستاده خدا، کفن را از صورتش کنار زد و با قلبی شکسته و اندوهگین، او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «پدر و مادرم به فدایت! با رحلت تو، رشته نبوت و وحی الهی و اخبار آسمان‌ها منقطع گردید. اگر ما را به شکیبایی در برابر ناگواری‌ها دعوت نفرموده بودی، چنان در فراق تو اشک می‌ریختم که چشمه‌های اشک چشمانم را خشک می‌گردانیدم، حزن و اندوه ما در این مصیبت، همیشگی است، اگرچه این مقدار از حزن و اندوه در مصیبت فقدان تو بسیار ناچیز است؛ اما چاره‌ای جز این نیست. پدر و مادرم به فدایت! ما را در سرای دیگر به یاد آور و در خاطر خود نگاه دار.» [۱] آن‌گاه صورت مبارکش را با کفن پوشانید. در این نوشتار درصدد هستیم که مهم‌ترین مسأله مربوط به ایام رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، یعنی خلافت و جانشینی آن حضرت را مورد بررسی قرار دهیم و بدین منظور از کتاب‌های مختلف تاریخ صدر اسلام، به ویژه از کتاب «موسوعه التاریخ الاسلامی» استفاده کرده‌ایم.

تاریخ وفات پیامبر اکرم

قول مشهور علمای شیعه این است که پیامبر اکرم روز دوشنبه، بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجری قمری، و قول مشهور عامه این است که دوازدهم ربیع الاول همان سال، رحلت نمود. شیخ مفید می‌نویسد: «پیامبر در روز دوشنبه، بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجری رحلت فرمود و در این هنگام شصت و سه سال داشت.» [۲] به پی‌روی از او، مرحوم طبرسی در اعلام الوری و قطب راوندی در قصص الانبیاء و حلبی در مناقب آل ابی طالب و اربلی در کشف الغمّه، همین تاریخ را از او نقل کرده‌اند و این خبر مشهور است. اما در اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹ آمده است: «رسول خدا در شب دوازدهم ربیع الاول رحلت کرد.» شیخ طوسی هم همین قول را در أمالی، ص ۲۶۶، حدیث ۴۹۱ با سند خود از ابن حزم روایت کرده، و این مطابق با چیزی است که در سیره ابن اسحاق، ج ۴، ص ۳۰۴ ذکر گردیده است. البته شیخ طوسی در کتاب دیگرش، تهذیب، ج ۶، ص ۲ و مصباح، ص ۷۳۲ از استادش، شیخ مفید پی‌روی کرده و همان بیست و هشتم صفر را نقل کرده است. این در حالی است که ابن خشاب بغدادی (م ۵۶۷ هـ) و

ابن ابی ثلیح بغدادی (م ۳۲۵ هـ.ق) با سند خود، از نصر بن علی جهضمی، از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، از پدرش، از پدرانش، از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده اند: «رسول خدا در روز دوشنبه، مطابق با دوم ربیع الاول سال یازدهم هجری، در حالی که شصت و سه سال داشت، رحلت فرمود.» [۳]. طبری هم در روایتی از کلبی، از ابی مخنف، به نقل از فقهای حجاز نقل می کند که «رسول خدا در میانه روز دوشنبه، دوم ربیع الاول سال یازدهم هجری از دنیا رفت.» [۴]. اربلی در اعتراض به اوضاع پیش آمده پس از رحلت جانگداز فرستاده خدا و امین وحی الهی نوشته است: «اختلاف مسلمانان در مورد روز ولادت آن حضرت (دوازدهم یا هفدهم ربیع الاول)، قابل پذیرش و معقول است زیرا از مقام و عظمت آینده وی بی اطلاع بودند و از سوی دیگر، بی سواد بودند و تاریخ ولادت ها را ضبط نمی کردند، اما اختلاف در مورد چگونگی و تاریخ وفات آن حضرت بسیار عجیب و سؤال برانگیز می باشد زیرا رحلت وی حادثه بسیار بزرگی بود که می بایست تمام حوادث آن به صورت دقیق ضبط و ثبت گردیده باشد.» [۵]. اما متأسفانه بسیاری از حوادث و سفارش های بسیار مهم و تاریخ ساز آن حضرت تحریف یا به فراموشی سپرده شدند، به صورتی که بنی امیه توانستند به عنوان خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، بر منبر آن حضرت بنشینند و در محراب آن حضرت، امامت جمعه و جماعت مسلمانان را بر عهده بگیرند و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را به شهادت برسانند. تاریخ و حوادث مربوط به رحلت آن حضرت نیز از جمله مواردی بوده که سعی شده است تا به بوته فراموشی و ابهام سپرده شود.

اهمیت جنگ با رومیان

پیامبر اکرم به خوبی بر اهمیت منطقه شامات و فلسطین که تحت سیطره رومیان قرار داشت، واقف بود و مطمئن بود که دولت نیرومند روم، که شاهد گسترش روزافزون اسلام و قلع و قمع یهودیان فتنه جو و گرفتن جزیه از مسیحیان بوده است، ساکت و آرام نمی نشیند و درصدد فرصتی است که ضربه ای به حکومت نوپای اسلام بزند. از این رو، در سال هشتم هجری سپاهی را به فرمان دهی جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه روانه این سرزمین نمود تا خطرات احتمالی را دفع کنند. در این سریه، هر سه فرمانده شجاع به همراه عده زیادی از مسلمانان به شهادت رسیدند و باقی مانده لشکر اسلام به فرماندهی خالد بن ولید عقب نشینی کرد و به مدینه بازگشت. سپس در سال نهم هجری وقتی خبر آمادگی رومیان برای حمله به سرزمین حجاز در مدینه منتشر گردید، پیامبر همراه با سی هزار جنگجو عازم «تبوک» گردید و بدون برخورد با دشمن و جنگ و خون ریزی، به مدینه بازگشت. بدین سان، احتمال خطر در نظر پیامبر بسیار جدی بود و به همین دلیل، پس از مراسم حجۃ الوداع و ورود به مدینه، سپاهی منظم برای اعزام به این منطقه آماده کرد و دستور داد بزرگان مهاجران و انصار در آن شرکت کنند. [۶] پیامبر برای تشویق مسلمانان به شرکت در این جهاد، با دست خود پرچی برای اسامه بست [۷] و به او فرمود: «به نام خدا و در راه خدا جهاد کن و با دشمنان خدا وارد جنگ شو. سحرگاهان بر اُبا شیخون بزن و مسافت مدینه تا شام را آن چنان سریع طی کن که دشمن از حرکت تو خبردار نشود.»

اعتراض به فرماندهی اسامه

ابن اسحاق از عروه بن زبیر و دیگران روایت کرده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با وجودی که از بیماری رنج می برد، لشکر اسامه را به سوی «بلقاء» و «داروم» در سرزمین فلسطین راهی کرد. در این میان، عده ای می گفتند: چگونه او را که جوانی بیش نیست بر تمام مهاجران و انصار برتری داده و او را فرمانده آنان قرار داده است؟ به دنبال اعتراض عده ای از صحابه، آن حضرت در حالی که سرش را با پارچه ای بسته بود، از حجره بیرون آمد و بر منبر نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم، دستورات اسامه را اطاعت کنید و همراه لشکر او خارج شوید. به جانم سوگند که اگر امروز درباره فرماندهی او ایراد می

گیرید، در گذشته در مورد پدرش هم ایراد می گرفتید. او شایستگی فرمان دهی را دارد چنان که پدرش هم شایستگی فرمان دهی را داشت.» سپس از منبر پایین آمد. [۸]. واقدی با آن که فرد باهوش و زیرکی بوده و سعی می کرده است تفصیل مطالب را از اخبار و احادیث و روایات جمع آوری کند، اما در صدد برنیامده است افراد این سپاه را مشخص کند که این گونه رسول خدا در اعزام آن تأکید داشت. او شش بار کلمه «الناس» را در مورد سپاه اسامه و سه بار کلمه «المسلمین» و همچنین سه بار کلمه «المهاجرین الاولین» را به کار برده و یک بار کلمه «انصار» را بر «المهاجرین الاولین» عطف کرده و گفته است: «فی رجال من المهاجرین و الأنصار»، آن گاه دو نفر از انصار را نام می برد. اما - چنان که گذشت - ابن اسحاق و ابن هشام بر کلمه «المهاجرین الاولین» متمرکز شده اند و ابن اسحاق فقط یک بار در روایت عروه، کلمه «انصار» را بر «مهاجرین» اضافه نموده است. [۹]. یعقوبی در کتاب خود به اختصار می نویسد: رسول خدا پرچم را برای فرمان دهی اسامه بر تعداد زیادی از مهاجران و انصار، بست که در این سپاه ابوبکر و عمر نیز حاضر بودند. در این میان، عده ای اعتراض کرده، گفتند: او کم سن و سال است و فقط نوزده سال دارد! اما پیامبر فرمود: «اگر امروز درباره فرمان دهی او اعتراض می کنید، پیش از این بر فرمان دهی پدرش هم اعتراض می کردید، در حالی که هر دو برای فرمان دهی لایق بودند.» [۱۰]. یعقوبی برخلاف واقدی می نویسد: مریضی آن حضرت تقریباً در نیمه ماه صفر شروع شد. اما با واقدی در این موضوع موافق است که سپاه اسامه دو هفته قبل از رحلت آن حضرت آماده شده بود، ولی حرکت نکرد. [۱۱].

برحذر داشتن مردم از فتنه

شیخ مفید در ارشاد می گوید: «هنگامی که رسول خدا از نزدیک شدن اجل خود مطلع گردید، به هر مناسبتی برای مسلمانان سخنرانی می کرد و آنان را از فتنه انگیزی و اختلاف پس از خودش برحذر می داشت. و بسیار سفارش می کرد که به سنت او متمسک شوند، و بر آن اتفاق نظر و وحدت داشته باشند، و آنان را به پیروی از عترت خود، و اطاعت و حفاظت از آن ها، و کمک و یاری به آن ها در دین تشویق می کرد، و از اختلاف و ارتداد برحذر می داشت و راویان بسیاری از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود: ای مردم، من از میان شما می روم و شما در حوض کوثر بر من وارد می شوید. آگاه باشید که درباره دو چیز از شما سؤال خواهم کرد. پس مواظب باشید که چگونه از آن ها محافظت می کنید. بدانید که خداوند به من خبر داده است که این دو از هم جدا نمی شوند تا مرا ملاقات کنند. من این ها را از خدا درخواست کردم و آن ها را به من عطا فرمود. آگاه باشد که من این دو را در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیت. از آن دو پیشی نگیرید که متفرق می شوید و از آن دو عقب نمایند که هلاک می شوید و سعی نکنید که چیزی به آن دو یاد بدهید؛ زیرا آن دو آگاه تر از شما هستند. ای مردم، این گونه نباشید که پس از من به کفر خویش باز گردید و خون همدیگر را بریزید... آگاه باشید که علی بن ابی طالب، برادر و وصی من است که بر سر تأویل قرآن می جنگد؛ چنان که من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم. آن حضرت اسامه را به فرماندهی انتخاب کرد و پرچم را به نام او بست و به او دستور داد که به سوی سرزمین روم، همان جایی که پدرش به شهادت رسیده بود، حرکت کند. نقشه آن حضرت این بود که مهاجران و انصار اولیه را از مدینه به بیرون بفرستد تا در هنگام وفاتش، کسی از این ها در مدینه نماند باشد که در ریاست بر مردم طمع کند، و به منازعه با جانشین و وصی او پردازد، و بخواهد حق او را پای مال گرداند. به همین دلیل، اسامه را به فرمان دهی افرادی که ذکر شد منصوب کرد و تلاش نمود که هر چه سریع تر آنان از مدینه بیرون برونند. او به اسامه دستور داد که در «جرف» اردو بزنند و مردم را ترغیب کرد که هرچه زودتر به او ملحق شوند و همراه او حرکت کنند، و آنان را از سستی و کندی برحذر داشت. اما در همین ایام که در صدد بود تا سپاه اسامه را هرچه سریع تر اعزام کند، بیمار شد و بستری گردید و در اثر آن رحلت کرد.» [۱۲]. البته یکی دیگر از علت های این انتخاب آن بود که پیامبر می خواست مفاخره های عده ای از مهاجران و انصار اولیه را زیر سؤال ببرد و به آن ها بفهماند که به دست گرفتن مقام و موقعیت های اجتماعی در گروهی لیاقت و شایستگی است که

اسامه این شایستگی را دارد. آن گاه شیخ مفید قضیه نماز را نقل کرده و سپس گفته است: پس از آن که رسول خدا نماز را به جای آورد، به منزل خود رفت و گروهی از مسلمانان را، که ابوبکر و عمر بن خطاب هم در میان آنان بودند، فراخواند و پرسید: آیا به شما دستور ندادم که هر چه زودتر همراه سپاه اسامه حرکت کنید؟ چرا از دستور من سرپیچی کرده اید؟ ابوبکر گفت: من خارج شده بودم، اما باز گشتم تا بار دیگر شما را ببینم! و عمر گفت: ای رسول خدا، من خارج نشدم زیرا دوست ندارم که حال شما را از دیگران بپرسم! اما حضرت سه مرتبه فرمود: سپاه اسامه را روانه کنید. [۱۳]. مشهور است که آن حضرت کسانی را که از دستور او سرپیچی نمودند، لعنت کرد، ولی در احادیث ما چیزی در این مورد وارد نشده است، مگر در حدیث ضعیفی که قسمتی از گفتوگوی حروری با امام باقر (علیه السلام) می باشد و در بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۲۴ آمده است. لعن پیامبر را احمد بن عبدالعزیز جوهری بغدادی (م ۳۲۳ هـ.ق)، که از قدمای معتزله می باشد، در کتاب سقیفه ذکر کرده، و معتزلی شافعی بغدادی (م ۶۶۵ هـ.ق) آن را در شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۲ از او نقل نموده، و شهرستانی نیز آن را در حاشیه فصل ۱، ص ۲۰ کتاب الملل و النحل نقل کرده است.

زیارت بقیع و ایراد خطبه

شیخ مفید در ارشاد آورده است: پیامبر به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: جبرئیل هر سال قرآن را یک مرتبه بر من عرضه می کرد و امسال آن را دو مرتبه عرضه کرده است. سبب آن را چیزی نمی دانم، جز این که اجل من فرا رسیده است. [۱۴] یا علی، من بین انتخاب گنج های دنیا و جاودانگی در آن و بین بهشت مخیر شدم، اما ملاقات پروردگارم و بهشت را اختیار کردم. [۱۵]. پس از آن که پیامبر بیمار شد و احساس کرد که اجلش فرا رسیده است، به اطرافیانش فرمود: «مأمور شده ام که برای اهل بقیع استغفار کنم.» پس بر حضرت علی (علیه السلام) تکیه کرد و به بقیع رفت و در میان قبرستان ایستاد و فرمود: «السلام علیکم یا اهل القبور... سلام بر شما ای اهل قبور، به شما تبریک می گویم که از آنچه مردم در آن گرفتار می شوند، عبور کردید زمانی که فتنه ها همانند تکه های شب تار، یکی پس از دیگری روی می آورند.» سپس به منزل خود بازگشت. [۱۶]. پس از سه روز، در حالی که سرش را بسته بود و به حضرت علی (علیه السلام) و فضل بن عباس تکیه کرده بود، از منزل بیرون آمد و بر منبر نشست و فرمود: «ای مردم، هنگامه رفتن من از میان شما فرا رسیده است، به هر کس که وعده ای داده ام، بیاید تا آن را به او بدهم و هر کسی از من طلب کار است، بیاید تا آن را پردازم. ای مردم، بین خدا و هیچ کس، چیزی جز عمل نیست که با آن خیر یا شری انجام دهد. ای مردم، هیچ کس ادعا و آرزوی گزافی نداشته باشد. قسم به کسی که مرا به حق مبعوث کرده است، هیچ چیز غیر از عمل همراه با رحمت، باعث نجات نمی شود، و اگر فردی معصیت کند، نابود می شود. آیا پیام خدا را ابلاغ کردم؟» و پس از ایراد خطبه، نماز کوتاهی به جای آورد و وارد منزل ام سلمه شد. [۱۷].

نیابت از پیامبر اکرم

شیخ مفید در ارشاد آورده است که بلال هر روز اذان می گفت، سپس پیش پیامبر اکرم می آمد و او را از اذان باخبر می کرد. یک روز اذان صبح را گفت، سپس پیش آن حضرت آمد که دید به سبب بیماری بی هوش شده است. بلال با صدای بلند گفت: «الصلوة، یرحمکم الله.» رسول خدا با صدای بلال، به هوش آمد و فرمود: «یکی به جای من نماز بخواند، من توانایی آن را ندارم.» به دنبال آن، عایشه، گفت: ابوبکر را خبر کنید! و حفصه گفت: عمر را خبر کنید! رسول خدا به عمر و ابوبکر دستور داده بود که همراه سپاه اسامه خارج شوند و نمی دانست که آنان از دستورش سرپیچی کرده اند، اما وقتی این سخنان را از عایشه و حفصه شنید، متوجه شد که آن ها از دستورش سرپیچی کرده و در مدینه مانده اند. او مشاهده کرد که هر کدام از این دو سعی دارند تا پدر

خودشان را برای اقامه نماز بفرستند و با این که او زنده است در صدد فتنه انگیزی می باشند. به همین دلیل، فرمود: بس کنید. شما همانند زنانی هستید که یوسف را به زندان فرستادند. سپس علی و فضل بن عباس را فراخواند و پس از وضو، با تکیه بر آن ها به سوی مسجد حرکت کرد، در حالی که از ضعف پاهایش بر زمین کشیده می شد. وقتی که از منزل وارد مسجد شد، ابوبکر را دید که در محراب ایستاده است. آن حضرت نزدیک محراب رفت و با دست به ابوبکر اشاره کرد که عقب برود. ابوبکر به عقب رفت و رسول خدا در محراب ایستاد. او نماز را از همان جایی که ابوبکر قطع کرده بود، ادامه نداد، بلکه نماز را از اول با تکبیرة الاحرام شروع کرد. [۱۸].

حدیث دوات و کاغذ

شیخ مفید در ادامه می نویسد: پس از آن که رسول خدا نماز را به جای آورد، به منزلش رفت. او به خاطر ناراحتی و خستگی بی هوش شد. در این حال، صدای گریه و زاری از جمعیتی که داخل منزل آمده بودند، برخاست. آن حضرت پس از لحظاتی به هوش آمد و فرمود: دوات و کتف شتری (کاغذی) بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که پس از آن هیچ گاه گم راه نشوید! یکی برخاست تا دنبال دوات و کاغذ برود که پیامبر دوباره بی هوش شد. عمر به آن شخص گفت: برگرد! زیرا او هذیان می گوید! [۱۹] ، آن فرد برگشت و بعضی از حاضران گفتند: «أنا لله و انا الیه راجعون.» ما بر خلاف دستور رسول خدا عمل کردیم! این روایت را قبل از شیخ مفید، هلالی حامدی در کتابش، ج ۲، ص ۷۹۴ و نیشابوری در ایضاح، ص ۲۵۹ و طبری در تاریخ خود به سه طریق از سعید بن جبیر از ابن عباس بدون ذکر نام عمر نقل کرده اند. مرحوم مجلسی هم آن را در بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷۰-۷۳ به پنج طریق از بخاری و به دو طریق از الجمع بین الصحیحین و به سه طریق از صحیح مسلم آورده است که بعضی به جابر بن عبدالله انصاری اسناد داده شده، و بقیه از ابن عباس روایت شده اند. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۰-۲۱، از کتاب تاریخ بغداد، تألیف احمد بن ابی طاهر بغدادی خراسانی (م ۲۰۴-۲۰۸ هـ.ق)، از ابن عباس روایت کرده است: در زمان خلافت عمر، بر او وارد شدم. او گفت: پسر عمویت را، که بزرگ خانواده شماست در چه حالی ترک کردی و پیش من آمدی؟، گفتم: در حالی او را ترک کردم که با دلو خود از چاه برای نخلستان ها، آب می کشید و قرآن می خواند. سپس پرسید: ای عبدالله، آیا هنوز هم به فکر خلافت هست؟ گفتم: بله. پرسید: آیا هنوز هم گمان می کند که رسول خدا او را نصب کرده است؟ گفتم: بله، و بالاتر این که از پدرم درباره آنچه او ادعا می کند، سؤال کردم. پدرم پاسخ داد: او راست می گوید. عمر گفت: «علی نزد رسول خدا جایگاه والایی داشت. ولی این چیزی است که حجتی را اثبات نمی کند و عذری را برطرف نمی نماید. پیامبر در زمانی، جایگاه علی (علیه السلام) را بالا برد و هنگام وفاتش تصمیم داشت که به جانشینی وی تصریح کند، اما من از آن جلوگیری کردم و این به خاطر دل سوزی نسبت به اسلام و آگاهی از آن بود. به خدا قسم، نمی بایست که قریش بر امر حکومت مسلط شوند زیرا در این صورت، عرب ها در تمام نقاط علیه آن ها طغیان می کردند! رسول خدا هم آنچه را که در دل داشت، فهمید، لذا، از بیان آن خودداری کرد.» خداوند ابا دارد که امضا کند، مگر آنچه را که جاری شده است!«وی همچنین در شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸-۷۹ از ابن عباس نقل کرده است: همراه عمر به قصد شام خارج شده بودیم. در بین راه به من گفت: ای پسر عباس، از پسر عمویت گلایه دارم زیرا از او درخواست کردم که همراه من خارج شود، اما امتناع کرد. هنوز هم او را ناراضی می بینم!، به نظرتو ناخرسندی اش به خاطر چیست؟، گمان می کنم که او هنوز به خاطر از دست دادن مقام خلافت از ما دلخور است! گفتم: همین طور است. او می گوید که رسول خدا او را برای خلافت معین کرده است. او گفت: ای پسر عباس، رسول خدا چنین چیزی را اراده کرد، اما وقتی خدا آن را اراده نکرده بود، چه می شود؟!، رسول خدا چیزی را اراده کرده بود، ولی خدا چیز دیگری را اراده کرده بود، بدین سان، اراده الهی انجام شد و اراده رسول خدا انجام نشد! آیا هرچه را که رسول خدا اراده کرد، انجام شد؟! آن حضرت

تصمیم داشت که هنگام وفاتش او را برای خلافت معین کند، اما من از ترس برپا شدن فتنه و به خاطر گسترش اسلام، از این کار جلوگیری کردم! رسول خدا هم این را متوجه شد و از بیان تصمیم خودش، خودداری کرد!

وصیت پیامبر به حضرت علی

شیخ مفید می نویسد: پس از آن که افراد از پیش آن حضرت بیرون رفتند، فرمود: برادرم، علی بن ابی طالب، و عمویم را پیش من بیاورید. آن دو را فراخواندند و آن ها نزد پیامبر حاضر شدند. آن حضرت رو به عمویش کرد و پرسید: ای عباس، ای عموی رسول خدا، آیا وصیت مرا می پذیری و به وعده هایم عمل می کنی و دیون مرا می پردازی؟ عباس گفت: ای رسول خدا، عموی تو، پیرمردی پا به سن گذاشته و عیالوار است و تو همانند ابری سخاوتمند و کریم بوده ای و ممکن است بر عهده تو وعده ای باشد که عموی تو نتواند آن را انجام دهد! پس از آن پیامبر رو به علی (علیه السلام) کرد و پرسید: ای برادر من، آیا وصیت مرا می پذیری و به وعده هایم عمل می کنی و دیون مرا می پردازی و پس از من به انجام کارهای خانواده ام، اقدام می کنی؟ علی (علیه السلام) فرمود: بله، ای رسول خدا. آن گاه فرمود تا شمشیر، زره و تمام لوازم شخصی و حتی پارچه ای را که در جنگ ها به شکم می بست، بیاورند. پس از آن که این وسایل را حاضر کردند، همه آن ها را به علی (علیه السلام) سپرد. سپس انگشترش را از دست بیرون آورد و فرمود: این را هم بگیر و به دست کن. آن گاه علی (علیه السلام) را در آغوش کشید و سپس فرمود: با نام خدا به منزل برو. [۲۰]. شیخ صدوق با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است: هنگامی که رسول خدا در بستر بیماری خوابیده بود، عده ای از اصحاب در اطرافش بودند، در این حال، عمار بن یاسر از او پرسید: «ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت! اگر آن واقعه رخ داد، چه کسانی شما را غسل بدهند؟ آن حضرت فرمود: فقط علی بن ابی طالب زیرا هنگامه غسل، ملائکه او را یاری می دهند. عمار دوباره پرسید: پدر و مادرم به فدایت! اگر این واقعه رخ داد، چه کسی بر شما نماز بخواند؟ آن حضرت رو به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: ای پسر ابوطالب، پس از آن که روح از بدنم جدا شد، بدنم را به خوبی غسل بده و مرا در این دو پارچه (که پارچه های مستعملی بودند) یا میان پارچه سفید مصری و برد یمانی کفن کن و مرا در پارچه گران قیمت کفن نکن. سپس جنازه ام را تا کنار قبرم حمل کنید. در این هنگام، اول خدای - جلّ و علا - از فوق عرش، سپس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل همراه ملائکه بسیاری که جز خدای متعال تعداد آن ها را نمی داند، سپس کسانی که عرش را در بر گرفته اند، سپس ساکنان آسمان های هفت گانه، یکی پس از دیگری و آن گاه تمام اهل بیتم و زنانم به ترتیب بر من نماز می خوانند. آن ها به من اشاره می کنند و بر من سلام می فرستند. پس شما هم با گریه و زاری مرا اذیت نکنید. [۲۱].

گریه انصار

شیخ مفید در أمالی، با اسناد خود از ابن عباس روایت می کند: مردان و زنان انصار در مسجد جمع شده بودند و برای رسول خدا گریه می کردند. در این هنگام، عباس و پسرش فضل و حضرت علی (علیه السلام) داخل شدند و به پیامبر عرض کردند: ای رسول خدا، مردان و زنان انصار در مسجد جمع شده اند و به حال شما گریه می کنند، آن ها می ترسند که شما از دنیا بروید. پیامبر فرمود: «دست های مرا بگیرید.» سپس در حالی که ملحفه ای به دور خود پیچیده و سرش را با پارچه ای بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. [۲۲] آن گاه حمد و ثنای الهی را به جای آورد و فرمود: «ای مردم، چه چیز باعث شده که مرگ پیامبرتان را انکار کنید؟ مگر مرگ مرا و همه شما را در بر نمی گیرد؟ اگر بنا بود که کسی جاویدان باقی بماند، برای همیشه در میان شما باقی می ماند. آگاه باشید که من به پروردگارم ملحق خواهم شد، در حالی که در میان شما امانت هایی به یادگار گذاشته ام که اگر بدان ها تمسک جوئید، هرگز گم راه نمی شوید: کتاب خدا که در دست های شماست و صبح و شام آن را می خوانید... و عترتم، اهل

بیت خودم را، که شما را به نیکی درباره آن ها سفارش می کنم و شما را به نیکی درباره انصار سفارش می کنم. هر آینه می دانید که آن ها چه مقامی نزد خدا و رسولش و مؤمنان دارند. آیا آن ها به شما پناه ندادند و امکاناتشان را در اختیار شما نگذاشتند، در حالی که خودشان در سختی و مشقت به سر می بردند؟ هر کدام از شما مسؤول امری شدید که در آن می توانید به نفع یا ضرر دیگران اقدام کنید، در این صورت باید که سخنان نیکوکاران انصار را بپذیرید و از خطاکنندگان آن ها در گذرید. این مجلس آخرین مجلسی بود که برگزار شد تا این که پیامبر به ملاقات پروردگارش رفت. [۲۳] سپس به افرادی که در اطرافش اجتماع کرده بودند، فرمود: «ای مردم، بدانید که پس از من پیامبری نمی آید و سنتی پس از سنت من وجود ندارد. هر کسی ادعای پیامبری کرد، ادعای خودش است و جایگاهش جهنم خواهد بود. هر کسی که ادعای پیامبری کرد، او را به قتل برسانید و بدانید که پیروانش، اهل جهنم خواهند بود. ای مردم، قصاص را زنده نگه دارید و حق را برپای دارید و متفرق نشوید و مسلمان باقی بمانید تا ماندگار باشید.» [۲۴].

برادر مرا فرا خوانید

شیخ مفید در ارشاد انشا کرده است: امیرالمؤمنین جز برای انجام کارهای ضروری، رسول خدا را تنها نمی گذاشت. فردای آن روز رسول خدا وقتی به هوش آمد، مشاهده کرد که همه در اطرافش هستند و حضرت علی (علیه السلام) در آن جا نیست. از این رو، فرمود: برادر و همراه مرا فرا خوانید. عایشه که آن جا بود، گفت: منظورش، ابوبکر، است، او را فرا بخوانید. ابوبکر فراخوانده شد و داخل اتاق رفت و بالای سر آن حضرت نشست. ضعف بر آن حضرت غالب شده بود. برای همین، چشم های خود را بسته و ساکت بود. وقتی که چشم هایش را گشود و ابوبکر را دید، صورتش را از او برگرداند. مدتی گذشت و پیامبر همچنان ساکت بود. ابوبکر به اطرافیان گفت: اگر با من کاری داشت، حتماً با من سخن می گفت، پس برخاست و از اتاق خارج شد. پس از رفتن ابوبکر، پیامبر دوباره فرمود: برادر و همراهم را فرا خوانید. حفصه گفت: شاید منظورش عمر می باشد. او را فرا خوانید. هنگامی که عمر وارد شد و آن حضرت او را دید، صورتش را از او برگرداند و حرفی نزد. مدتی به سکوت گذشت تا این که عمر هم گفت: ظاهراً با من کاری ندارد و از این رو، برخاست و رفت. پس از خروج عمر، آن حضرت برای سومین مرتبه گفت: برادر و همراه مرا را فرا خوانید. [۲۵] ام سلمه گفت: منظورش علی (علیه السلام) است، او را فرا خوانید و دنبال دیگری نروید. پس علی (علیه السلام) را فرا خواندند. وقتی حضرت علی (علیه السلام) نزدیک شد، پیامبر به او اشاره کرد که نزدیکش برود. علی خم شد و سرش را نزدیک دهان آن حضرت برد. پیامبر مدتی طولانی با او نجوا کرد. سپس علی (علیه السلام) در گوشه ای نشست تا آن حضرت به خواب رفت. از علی (علیه السلام) پرسیده شد: ای ابوالحسن، پیامبر با تو چه می گفت؟ پاسخ داد: هزار در علم را به روی من گشود که هر دری هزار در دارد، [۲۶] و مرا به چیزی وصیت کرد که به خواست خدا آن را انجام خواهم داد. پس از مدتی رسول خدا چشم هایش را گشود و به علی (علیه السلام) فرمود: «ای علی، سر مرا در دامن قرار ده، همانا امر الهی رسیده است. پس از آن که جان به جان آفرین تسلیم کردم، دست بر صورتم بکش و آن را بر صورت خود بکش. سپس مرا رو به قبله کن و انجام کارهای مرا به عهده بگیر. [۲۷] وقتی که از دنیا رفتم، مرا غسل بده و هنگام غسل، عورت مرا بپوشان زیرا هیچ کس آن را نمی بیند، مگر این که نابینا می شود. [۲۸] و پیش از همه بر من نماز بخوان و از من جدا نشو تا مرا به خاک بسپاری و از خدای متعال کمک بخواه [۲۹] و مرا در همین جا دفن کن و قبرم را به اندازه چهار انگشت از زمین بالاتر قرار بده و مقداری آب بر آن بپاش.» [۳۰]. حضرت علی (علیه السلام) سر پیامبر را در دامن خود گذاشت. آن حضرت به حالت اغما فرو رفت. فاطمه با مشاهده این وضع خود را بر روی بدن پدر انداخت و با شیون و زاری این شعر را می خواند: و أبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمةً للأرامل لحظاتي بعد رسول خدا به هوش آمد و این شعر را شنید. با صدای آهسته ای فرمود: دخترم، این گفته عمویت ابوطالب است. آن رانگو، بلکه این را بگو: «و

ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (آل عمران: ۱۴۴) همانا محمد، پیامبری همانند پیامبران دیگر است. آیا اگر از دنیا رفت یا شهید شد، به گذشته خود باز می‌گردید؟ حضرت فاطمه (علیها السلام) به شدت گریست. آن حضرت اشاره کرد که به او نزدیک شود. فاطمه (علیها السلام) به او نزدیک شد. پیامبر سخنانی را در گوش او گفت که چهره اش شکوفا گردید! بعدها از فاطمه (علیها السلام) پرسیده شد: رسول خدا چه چیزی به تو گفت که حزن و اندوهت برطرف گردید و چهره ات شاداب شد؟ فرمود: او به من مژده داد که من اولین نفر از اهل بیت هستم که به او ملحق می‌شوم و مدت زیادی طول نمی‌کشد که از پس او می‌روم و همین مرا خوش حال کرد. [۳۱]. شیخ صدوق در أمالی از ابن عباس روایت کرده است: سپس پیامبر فرمود: ای علی، نزدیک بیا، نزدیک تر بیا،... علی (علیه السلام) نزدیک رفت تا آن حضرت دست او را گرفت و پیش خود نشانید و در این حال بی‌هوش شد. حسن و حسینعلیهما السلام برخاستند و در حالی که گریه و زاری می‌کردند، پیش آمدند و خود را روی بدن رسول خدا انداختند. علی (علیه السلام) می‌خواست آن‌ها را دل‌داری دهد و از بدن پیامبر جدا کند که آن حضرت به هوش آمد و چشمانش را باز کرد و فرمود: «علی جان، اجازه بده که آن‌ها را ببویم و آن‌ها مرا ببینند» از آن‌ها توشه بگیرم و آن‌ها از من توشه بگیرند. آگاه باشید که این دو پس از من مظلوم واقع می‌شوند و ظالمانه به قتل می‌رسند.» سپس سه مرتبه فرمود: «لعنت خدا بر کسی که به آن‌ها ظلم کند.» [۳۲]. شیخ طوسی مانند این مطلب را در أمالی با اسناد خود از امام حسین (علیه السلام)، از پدرش علی (علیه السلام) روایت کرده و آورده است: «آن حضرت به بلال فرمود: ای بلال، فرزندانم حسن و حسین را پیش من بیاور. او رفت و آن دو را آورد. پیامبر آن‌ها را به سینه اش چسباند و آنان را می‌بوید. احساس کردم که شاید باعث اذیت و آزار پیامبر شوند. برای همین پیش رفتم تا آن‌ها را از بدن آن حضرت جدا کنم، اما وی فرمود: ای علی، آن‌ها را راحت بگذار تا مرا ببینند و آن‌ها را ببویم. بگذار آن‌ها از من بهره ببرند و من از آن‌ها بهره ببرم. دیری نمی‌گذرد که پس از من به مصیبت و مشکلات بزرگی گرفتار می‌شوند و خدا لعنت کند کسانی را که باعث خوف و اذیت و آزار آن‌ها می‌شوند. پروردگارا، من این دو و مؤمنان صالح را به تو می‌سپارم.» [۳۳] پس از آن پیامبر ساکت شد و در حالی که دست علی (علیه السلام) زیر سرش بود، آن حضرت جان به جان آفرین تسلیم کرد... علی (علیه السلام) دست هایش را به صورت رسول خدا مالید و سپس آن‌ها را بر صورتش مالید و چشم‌های آن حضرت را بست و او را به سوی قبله کرد و ازارش را بر بدنش کشید. آن‌گاه برخاست تا امور کفن و دفن را انجام دهد. [۳۴]. عیاشی در تفسیرش از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است: هنگامی که علی (علیه السلام) چشم‌های رسول خدا را بست، فرمود: «أنا لله وانا اليه راجعون. چه مصیبت بزرگی که کمر نزدیکان را شکست و مؤمنان را داغدار کرد؛ مصیبتی که هیچ‌گاه به مثل آن مبتلا نشده اند و هیچ‌گاه درمان نخواهد شد.» [۳۵].

ادعای عجیب

ابن اسحاق، از زهری، از سعید بن مسیب، از ابی هریره روایت کرده است: هنگامی که رسول خدا رحلت کرد، عمر بن خطاب برخاست و گفت: عده ای گمان می‌کنند که رسول خدا فوت کرده است، در حالی که به خدا قسم، رسول خدا فوت نکرده است، بلکه پیش پروردگار خود رفته است؛ چنان که موسی بن عمران پیش خدا رفت و پس از غیبت چهل روزه به میان قوم خود بازگشت، در حالی که آن‌ها گمان کرده بودند او از دنیا رفته است!؛ به خدا قسم که رسول خدا، حتماً مراجعت می‌کنند؛ چنان که موسی مراجعت کرد. دست و پای کسانی که گمان می‌کنند رسول خدا فوت کرده است، باید قطع شود. وقتی این خبر به ابوبکر رسید، پیش آمد تا جلوی در مسجد رسید، در حالی که عمر مشغول صحبت با مردم بود و متوجه حضور او نشد. او وارد حجره عایشه شد که جنازه رسول خدا در گوشه ای از آن نهاده شده و بُرد قرمز رنگی بر روی آن کشیده شده بود. ابوبکر پارچه را کنار زد و صورت پیامبر را بوسید. سپس پارچه را برگرداند و از حجره خارج شد، در حالی که عمر هنوز با مردم سخن می‌گفت. ابوبکر

او را مورد خطاب قرار داد و گفت: ای عمر، تو را به پیامبر ساکت باش، اما عمر می خواست که همچنان صحبت کند! ابوبکر رو به مردم کرد و پس از حمد و ثنای الهی، گفت: ای مردم، آگاه باشید که هر کس محمد را می پرستیده، محمد فوت کرده است و هر کس که خدا را عبادت می کرده، همانا او زنده است و هرگز نمی میرد. سپس این آیه را خواند: «و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنِ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيُجْزَى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۴) محمد، جز فرستاده ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشته اند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کسی از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند، و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد. عمر که گویی نمی دانست، این آیه نازل شده است، از تعجب دهانش باز ماند. [۳۶]. ابن اسحاق سپس از انس بن مالک روایت کرده است: بعد از آن عمر گفت: ای مردم، من دیروز حرفی را زدم که آن را در کتاب خدا نیافتم و عهدی نبود که رسول خدا آن را به من سپرده باشد، اما من گمان می کردم که آن حضرت تدبیر امور ما را تا آخر بر عهده خواهد داشت. [۳۷] وی سپس از عکرمه، از ابن عباس از عمر روایت کرده است: چیزی که باعث شد تا آن حرف را بزنم، این بود که در قرآن خوانده بودم: «و كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا عَلَى النَّاسِ شُهَدَاءَ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره: ۱۴۳) شما را امت وسطی قرار دادیم تا بر مردم حجت باشید و پیامبر اکرم بر شما حجت باشد. شیخ صدوق نیز در خصال با اسناد خود از حضرت علی (علیه السلام) روایت می کند: «مصیبت رحلت رسول اکرم چنان بار سنگینی بر دوش من گذاشت که گمان می کردم اگر آن را بر کوه ها حمل کنند، طاقت حمل آن را نداشته باشند! اهل بیتم را می دیدم که شیون و زاری می کردند و قدرت مهار خویش را نداشتند و نمی توانستند این بار مصیبت را حمل کنند. شیون و زاری، صبر آن ها را تمام کرده و عقل آنان را از کار انداخته بود. هوش و درک از سرشان رفته بود و چیزی نمی شنیدند و نمی فهمیدند. سایر مردم نیز برخی تسلیت گویی کرده و اهل بیت را به صبر دعوت می کردند و بعضی همراه با آنان گریه و شیون و زاری می کردند. در چنین اوضاعی، خود را به صبر در مصیبت رحلت پیامبر دعوت کردم و سکوت اختیار کرده، مشغول تجهیز، تغسیل، حنوط و تکفین آن حضرت شدم.» [۳۸].

انجام امور کفن و دفن

شیخ مفید در ارشاد انشا می کند: «هنگامی که علی (علیه السلام) می خواست بدن رسول خدا را غسل بدهد، فضل بن عباس را فراخواند تا آب را برای غسل دادن به او برساند و بر حسب وصیت پیامبر چشم های او را بست. سپس پیراهن آن حضرت را از یقه تا پایین پاره کرد و به غسل و حنوط و تکفین آن حضرت پرداخت.» [۳۹]. مرحوم کلینی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: رسول خدا با دو پارچه عبری (از یمن) و ظفاری (از صحراهای عمان) برای حج محرم شده بود و در همان پارچه ها کفن شد. [۴۰] و در روایت دیگری آمده است که آن حضرت در سه پارچه کفن شد که عبارت بودند از: دو پارچه صحاری و یک پارچه عبری. [۴۱]. شیخ مفید هم با اسناد خود، از ابن عباس روایت کرده است: هنگامی که علی (علیه السلام) از غسل و تکفین آن حضرت فارغ شد، کفن را از صورت او کنار زد و فرمود: «پدر و مادرم به فدایت! پاکیزه زندگی کردی و پاکیزه از دنیا رفتی. با رحلت تو، مقام نبوت و پیامبری قطع شد که با رحلت انبیای دیگر، چنین نشده بود. آن قدر مقام و منزلت یافتی که مخصوص به سلام و صلوات خدا گشتی و آن قدر وسعت نظر داشتی که همه مردم در مقابل تو مساوی گشتند. اگر تو، مرا به صبر توصیه نکرده بودی و از شیون و زاری نهی نفرموده بودی، اشک و شیون و زاری جاری می کردم. پدر و مادرم به فدایت! ما را نزد پروردگارت به یاد آور و ما را مورد عنایت ویژه خود قرار بده. سپس خم شد و صورتش را بوسید و کفن را به روی او انداخت.» [۴۲].

نماز بر جنازه رسول خدا

مرحوم کلینی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: عباس پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و عرض کرد: یا علی، مردم جمع شده اند تا یکی برای آن ها امامت کند و بر جنازه پیامبر نماز بخوانند و او را در بقیع دفن کنند. امیرالمؤمنین خارج شد و فرمود: «ای مردم، رسول خدا در زمان حیات و مماتش مقدم بر ماست. او فرموده است: من در همان جایی که قبض روح می شوم، دفن گردم. [۴۳] از رسول خدا در زمان صحت و سلامتی اش شنیدم که می فرمود: آیه " إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا " (احزاب: ۵۶) بر من نازل شده است تا پس از آن که جان به جان آفرین تسلیم کردم، بر من خوانده شود.» سپس به مردم دستور داد ده تا، ده تا به حجره وارد شوند و این آیه را بر حضرت قرائت کنند. آنان وارد شدند و دور جنازه آن حضرت ایستادند و حضرت امیرالمؤمنین وسط ایشان ایستاد و آیه فوق را خواند و سپس دیگران این آیه را تکرار کردند تا این که اهل مدینه و اطراف آن بر حضرت صلوات فرستادند. [۴۴]. حلبی از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است: «مردم ده تا، ده تا از روز دوشنبه تا صبح روز سه شنبه بر آن حضرت صلوات فرستادند، تا این که نزدیکان و خواص می خواستند بر آن حضرت نماز بخوانند. برای همین، علی (علیه السلام) ابوبریده اسلمی را پیش اهل سقیفه فرستاد که بیایند، اما نیامدند.» [۴۵]. شیخ مفید در این مورد انشا کرده است: بیش تر نزدیکان، در نماز بر رسول خدا حاضر نشدند زیرا مشغول مشاجره بر سر جانشینی ایشان بودند!

به خاکسپاری رسول خدا

در این میان، رسم اهل مکه بر این بود که لحد را در وسط قبر می کنند و ابوعبیده جراح برای آن ها قبر می کند، و اهل مدینه لحد را در گوشه قبر می کنند و ابوطلحه، زید بن سهل انصاری برای آن ها قبر می کند. عباس گفت: خدایا، خودت نوع قبر را برای پیامبر انتخاب کن. آن گاه دو نفر را به دنبال ابوعبیده و ابوطلحه فرستاد تا هر کدام را که زودتر پیدا کردند، بیاورند. آن ها ابوطلحه را زودتر پیدا کردند و آوردند و او قبر رسول خدا را حفر کرد. هنگام دفن جنازه، انصار، که در اطراف حجره بودند، با صدای بلند گفتند: یا علی، تو را به خدا قسم می دهیم که نگذار حق ما در قبال رسول خدا ضایع شود. یکی از ما را داخل قبر ببر تا توفیق شرکت در خاک سپاری رسول خدا را از دست ندهیم. علی (علیه السلام) فرمود: اوس بن خولی داخل شود. او از بدریون و خزرجی و مردی فاضل بود. پس از آن که او وارد حجره شد، علی (علیه السلام) فرمود: داخل قبر شود. او وارد قبر شد. سپس علی (علیه السلام) جنازه را برداشت و به دست اوس خزرجی که داخل قبر بود، داد. پس از آن که اوس جنازه را بر کف قبر گذاشت، علی (علیه السلام) فرمود: حالا خارج شو و او خارج شد. [۴۶] سپس علی (علیه السلام) وارد قبر شد و کفن را از صورت رسول خدا کنار زد و گونه راست آن حضرت را در جهت قبله بر خاک گذاشت. آن گاه خشت های قبر را گذاشت و خارج شد و شروع به ریختن خاک بر قبر کرد. [۴۷]. کلینی روایت کرده است: علی (علیه السلام) خشت ها را بر قبر گذاشت. [۴۸] و در روایت دیگری آورده است: آن حضرت با سنگ ریزه های قرمز، کف لحد را پوشاند. [۴۹] و در باره ارتفاع قبر، حمیری روایت کرده است: علی (علیه السلام) قبر را به اندازه یک وجب و چهار انگشت از زمین بالاتر قرار داد و بر آن آب پاشید. [۵۰] اما در تاریخ یعقوبی آمده است: قبر آن حضرت را چهار گوش قرار دادند و از سطح زمین بالاتر قرار داده نشد. [۵۱].

آزمایش الهی

شیخ مفید می گوید: در حالی که علی (علیه السلام) بیلی در دست داشت و مشغول ریختن خاک در قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود، مردی پیش او آمد و عرض کرد: مردم با ابوبکر بیعت کردند. در این میان، «طلقاء» (آزاد شدگان به دست پیامبر در روز فتح مکه) به سرعت با او پیمان بستند زیرا خوف داشتند که شما از راه برسید! انصار نیز به خاطر اختلافاتشان دچار دلت و خواری شدند! علی (علیه السلام) با شنیدن این خبر، بیل را بر زمین گذاشت و در حالی که به آن تکیه کرده بود، فرمود: "الم أَحَسِبَ النَّاسُ

أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلِيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ام حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ("عنكبوت: ۱-۴) الف لام میم. آیا مردم پنداشتند همین که گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند. و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند، معلوم دارد، و دروغگویان را نیز معلوم دارد. آیا کسانی که کارهای بد می کنند، می پندارند که بر ما پیشی خواهند جست؟ چه داوری بدی می کنند.» [۵۲].

پاورقی

- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۳.
- [۲] شیخ مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۱۸۹.
- [۳] اربلی، كشف الغمّة، ص ۱۴.
- [۴] محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰.
- [۵] اربلی، پیشین، ص ۱۵.
- [۶] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۴۲.
- [۷] منابع اهل سنت تاریخ بستن پرچم را ۲۶ صفر تعیین کرده اند و چنان که ذکر شد آنان تاریخ وفات پیامبر را روز ۱۲ ربیع الاول می دانند.
- [۸] ابن اسحاق، سیره، ج ۴، ص ۲۹۹-۳۰۱.
- [۹] واقدی، مغازی، ج ۳، ص ۱۱۷-۱۲۰.]
- [۱۰] یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳.
- [۱۱] یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳.
- [۱۲] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۱.
- [۱۳] همان، ج ۲، ص ۱۸۳-۱۸۴.
- [۱۴] شیخ مفید این حدیث را برای اولین بار در این جا بیان می کند و در منابع دیگر ما وجود ندارد و آنچه در کتاب های اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۴؛ قصص الانبیاء قطب راوندی، ص ۳۵۷ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۱ آمده، از او نقل گردیده است.
- [۱۵] مطلب به همین صورت از شیخ مفید در بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۶ نقل شده است و در ج ۲۱، ص ۴۰۹ به نقل از المنتقی، تألیف کازرونی آمده است: آن حضرت همراه ابی مویهبه به سوی بقیع رفت. و او آن را از سیره ابن اسحاق، ج ۴، ص ۲۹۲ نقل کرده است و شیخ صدوق در أمالی خود، ص ۲۲۶، حدیث ۱۱ آن را از امام صادق (علیه السلام) از پدرش به نقل از جدش روایت کرده است.
- [۱۶] - شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۱ و مثل همین را ابن اسحاق در سیره، ج ۴، ص ۲۹۱-۲۹۲ از عبدالله بن عمرو بن عاص از ابی مویهبه، آزادشده رسول خدا، روایت کرده و گفته است که در شب، فقط عایشه نزد پیامبر بود! گویی که ابی عاص نمی خواسته است نامی از علی (علیه السلام) ببرد. همچنین ابن اسحاق کلمه «فتنه ها» را در ضمن خطبه مسجد ذکر کرده است. ر.ک: ج ۴، ص ۳۰۴.
- [۱۷] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۲.
- [۱۸] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۲-۱۸۳ / سید مرتضی، الشافی، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۶۱ / تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۲۸-۳۲ / ر.ک:

- المسترشد، چ محمودی، ص ۱۱۸-۱۴۶. طبری از عایشه روایت کرده است که ابوبکر به نیابت از پیامبر نماز خواند. (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۷).
- [۱۹] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۴.
- [۲۰] همان، ج ۱، ص ۲۸۵ / شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۸، باب ۱۳۱، حدیث ۱، از امام باقر(علیه السلام) و حدیث ۲ و ۳ از زید بن علی(علیه السلام) / همو، أمالی، حدیث ۱۲۴۴، از علی(علیه السلام).
- [۲۱] شیخ صدوق، أمالی، ص ۵۰۵، حدیث ۶. نزدیک به همین معنا در کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۷، از کتاب ثعلبی از ابن مسعود نقل شده است و در آن می گوید که گفتوگو کننده با پیامبر، ابوبکر بوده است. در حالی که طبری در تاریخ خود، ج ۳، ص ۱۹۱-۱۹۲، شبیه همین خبر را از ابن مسعود نقل کرده که گفتوگو کننده، خود ابن مسعود بوده است.
- [۲۲] طبرسی مثل همین را در الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۹ آورده، اما در آن آمده است: آن حضرت بر یکی از ستون های مسجد تکیه نمود و خطبه را ایراد کرد.
- [۲۳] شیخ مفید، أمالی، ص ۴۵-۴۷.
- [۲۴] همان، ص ۵۳، حدیث ۱۵، به نقل از امام باقر(علیه السلام).
- [۲۵] شیخ مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۱۸۶ / طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۶.
- [۲۶] مثل همین روایت در امالی شیخ صدوق، ص ۵۰۹-۵۰۸، حدیث ۶ از ابن عباس آمده است.
- [۲۷] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۶.
- [۲۸] همان، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲، این خبر در أمالی شیخ طوسی، ص ۶۶۰، حدیث ۱۳۶۵ به نقل از امام صادق(علیه السلام) آمده است.
- [۲۹] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۶.
- [۳۰] محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۰، به نقل از امام باقر(علیه السلام).
- [۳۱] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۷ / شیخ طوسی، امالی، حدیث ۳۱۶ / بخاری، صحیح، ج ۶، ص ۱۲ / مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۹۰۴ / ترمذی، صحیح، ج ۵، ص ۳۶۱.
- [۳۲] شیخ صدوق، امالی، ص ۵۰۹-۵۰۸، ذیل حدیث ۶.
- [۳۳] شیخ طوسی، أمالی، ص ۶۰۰-۶۰۲، حدیث ۱۲۴۴، از زید بن علی و امام باقر، از پدرش، از جدّش، از علی(علیه السلام). همچنین به نقل از علی(علیه السلام) در کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۷، از کتاب ابی اسحاق ثعلبی آمده است: پیامبر حسن و حسینعلیهما السلام را فراخواند و آن دو را می بوسید و می بویید و در حالی که اشک از چشمانش روان بود، لب های آن ها را می مکید.
- [۳۴] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۷ / نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷. ابن اسحاق در سیره اش از ابن زبیر، از عایشه نقل کرده است: پیامبر در حجره من و در حالی که سرش بین سر و سینه من بود، قبض روح شد و من برخاستم بر سر و صورتم می زد! (ج ۴، ص ۳۰۵) که این مخالف سخن امام علی(علیه السلام) می باشد.
- [۳۵] تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۹، حدیث ۱۶۶.
- [۳۶] ابن اسحاق، پیشین، ج ۴، ص ۳۰۵.
- [۳۷] همان، ج ۴، ص ۳۱۱.
- [۳۸] شیخ صدوق، ر.ک: خصال، ج ۱، ص ۳۷۰-۳۷۱، از امام باقر(علیه السلام) و از محمدبن حنفیه / اختصاص، ص ۱۶۴.
- [۳۹] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۸ / ابن اسحاق در سیره، ج ۴، ص ۳۱۲ از عکرمه، از ابن عباس روایت کرده است: کسانی که

غسل آن حضرت را عهده دار شدند، عبارت بودند از: پدرش عباس و برادرانش فضل و قثم و علی بن ابی طالب و اسامه و شقران، از موالی رسول خدا به این صورت که علی (علیه السلام) او را بر سینه اش تکیه داده بود و بدن او را از زیر لباس هایش غسل می داد و اسامه و شقران آب می ریختند و عباس و فرزنداناش، فضل و قثم بدن او را همراه با علی، می چرخاندند.

[۴۰] محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۹، حدیث ۲ / شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۳۴، حدیث ۹۵۹۴ / شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۶.

[۴۱] محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۱، ص ۳۳۰، حدیث ۶ و ج ۳، ص ۱۴۳، حدیث ۲ / شیخ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۹۱، حدیث ۸۵۰ / ابن اسحاق، سیره، ص ۴، ص ۱۱۳. و از او از پدرش، از جدش امام سجاد (علیه السلام)، و از زهری از امام سجاد (علیه السلام) و در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۴ نیز نقل شده است.

[۴۲] شیخ مفید، امالی، ص ۱۰۲ / سید رضی نیز آن را در نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵ روایت کرده است. ابن اسحاق جمله اول آن را در سیره، ج ۴، ص ۳۱۳ نقل کرده است. در مسند، ابن حنبل، حدیث ۲۲۸ / انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۷۱ / امالی محمد بن حبيب (م ۲۴۵ هـ) و امالی ابراهیم نموی (م ۳۱۱ آمده است).

[۴۳] محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۱، حدیث ۳۷.

[۴۴] محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۰-۴۵۱، حدیث ۳۵ و ۳۸ / ابن اسحاق، سیره، ج ۴، ص ۳۱۴.

[۴۵] حلبی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۷.

[۴۶] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۸

[۴۷] همان، ج ۱، ص ۱۸۸.

[۴۸] محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۳، ص ۱۹۷، حدیث ۳.

[۴۹] همان، ج ۳، ص ۲۰۱، ح ۲ و ج ۴، ص ۵۴۸ / شیخ طوسی تهذیب، ج ۱، ص ۴۶۱.

[۵۰] ر.ک: قرب الاسناد، ص ۱۳۶، ح ۵۵۵.

[۵۱] یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۴.

[۵۲] شیخ مفید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

